

از احکام قرآن اول بر دل پاک عمر در آمدی و بر زبان او بیان شدی
 بعد از آن آیت قرآن فرود آمدی و اورا ملهم بالصواب ازین گویند
 و هیچ کرامت یا لاتر ازین نبود که حضرت رسالت پناه **محمد ص**
 فرمود که اگر بعد از من پیغمبری بودی هر آینه امیر المومنین **عمر** بودی
 که او محدثین این امت است که بسیار چیزها بخاطر او آمده و قول
 فرود آمده **و نقلست** که لشکری بطرف روم فرستاده بود
 تا غزاکند پس **جعفر** ز کفار در پس کوهی بکین لشکر اسلام کرده
 بودند و از آن خبر ندانستند و بختل مشغول بودند و امیر
 المومنین **عمر رضی الله عنه** در مینه بر سر خیمه بود و خطبه
 جمعه میخواند پس **نور** ولایت این مشاهده کرد و در انتهای
 خطبه گفت یا ساریه فی الجبل و این ساریه از امیران لشکر
 امیر المومنین **عمر** بود و او مقدم لشکر بود و آواز امیر المومنین **عمر**
 که می گفت ای ساریه پناه بر خدا بر و غافل ازین کوه مباش
 پس **جعفر** روی باز پس کوه کرد و لشکری دیدند و روی برایشان
 نهادند و همه را بکشتند و از آن پیش هرگز نرفتند و چه

کریختند

کریختند و چه کشتند و آن مملکت منگور کردند **دیگر نقلست**
 که سعید بن ابی وقاص رضی الله عنه با لشکری عظیم بطرف مدائن
 فرستاد که در آنجا پادشاهی بزیل بود که در عجم مشهور بودند کسری
 و آنجنابان مغرور بودند که با وی می گفتند که لشکر اسلام بیکبار
 قزاقه رسیدند و او با هیچ مشکل نبود و کوش بان می کرد و در حوالی آن
 فراتی بود که بغیر زوق یا جهاز گذشتن ممکن نبود پس او **ص**
 گفت یا امیر المومنین **عمر** و مرکب در قزاقه راند و بر روی آن برفت
 پس لشکریان چون آن کرامت دیدند ایشان نیز بیکبار در آنجا رسیدند
 و هر بیسلامه بکشتند و سیم اسپایشان توشند خبر بکسری کردند
 که لشکر اسلام بر روی آب گذشت و اینک رسید پس خوف عظیم
 بر ایشان دست داد و بگریختند و بعضی از لشکر اسلام از عقب
 ایشان برفتند و در جزیره رفتند و ایشان را بکشتند و پادشاه
 نیز مقتول کردند و آنش که که چند هزار سال بود که می فروختند
 باز نشانند و آنچه مانده بودند آنها را بکشتند و مسلمان
 و کنجهای کسری بدست مسلمانان افتاد و همه پیش امیر المومنین **عمر**